

مادرانی که دیوانه‌وار عاشق زندگی و عدالت‌اند^۱

در مرکز شهر بوئنس آیرس هستیم. میدانی آرام و جدی، مملو از کبوتر، درختان گرمسیری به نام جاکاراندا و نخل. و به گواه بناهایی که در حول و حوش میدان وجود دارد، سرشار از تاریخ: بناهایی چون «کابیلدو» مقر سابق دولت اسپانیولی، «کاخ صورتی» که دو بار از پشت بامش - آخرین بار در دسامبر ۲۰۰۱ - رئیس‌جمهورش را که مورد بی‌مهری قرار گرفته بود مورد سوء قصد قرار دادند و بالأخره کلیسای بزرگی که در آن آواز مگنی فیکات با حذف قسمت‌های ناقص در حضور پاپ و رافائل ویدلای دیکتاتور خوانده شد. چمن‌راه‌های مشجر، زباله‌دان‌هایی برای فضولات سگ‌ها و در وسط میدان، ستون بزرگی به نام «هرم» که به مناسبت یادبود دهم مه ۱۸۱۰، روز آزادی از سلطه‌ی استعماری بنا شده است. دور تا دور سنگفرش‌های میدان ۳۲ تمثال در حالی که روسری‌های سفید بر سر دارند نقاشی شده است. خانمی از فروشنده‌ی کارت پستال می‌پرسد «این درختان جاکاراندا چند بار در سال گل می‌دهند؟»

میدان مه، میدان دیوانه‌ها به میدان مادران شهرت یافته است. در همین میدان بود که ۱۴ تن از زنان جمع شدند تا شکوه‌نامه‌ای را به ویدلا که با کودتا به ریاست‌جمهوری رسیده بود تقدیم کنند. همگی آن‌ها در حالی که مضطرب و دیوانه‌وار با زنبیل‌های پر از خوراک و لباس از این سربازخانه به آن سربازخانه و از این سربازخانه به آن وزارتخانه می‌دویدند تا همگی سؤال مشترکی را بپرسند با یکدیگر آشنا شده بودند. آن‌ها از مسئولان سراغ فرزندانشان را می‌گرفتند. و در جواب یا مسخره‌شان می‌کردند یا ناسزا می‌شنیدند. در «کاخ صورتی» را محکم به رویشان بستند و پلیس به آن‌ها دستور داد تا از آنجا دور شوند. همین کار را کردند و در سکوت دور هرَم راه رفتند. پنج‌شنبه‌ی بعد، دوباره بازگشتند و همان کار را کردند و تا امروز این دوره‌ها هرگز متوقف نشده است...

طبق تعاریف رسمی «ناپدید شدن‌های اجباری» از همان سال ۱۹۷۵ آغاز شده بود. ارتش آرژانتین به نام دفاع از غرب، با تأکید بر برقراری امنیت ملی و با کمک‌های فنی افسران فرانسوی که به تازگی از الجزایر بازگشته بودند و آموزش‌های نظامی آمریکاییان - دکترینی که حقیقتاً آمریکایی‌ها برایشان تدارک دیده بودند - نظامی اهریمنی به وجود آورده بودند که هدف اصلی‌شان صرفاً ایجاد رعب و وحشت در میان مردم بود. به همین منظور گروهی را تحت عنوان نیروهای مخرب می‌ربودند و در مراکزی که به منظور دسترسی به هدفشان ترتیب داده بودند، شکنجه می‌دادند و عاقبت به قتل می‌رساندند و در نهایت اجساد آن‌ها را به شیوه‌های متفاوت - به رودخانه پلاتا می‌انداختند و یا به طور پنهانی دفن

^۱ از کتاب «زنان مخالف جنگ»، نوشته‌ی مارلن توینینگا، ترجمه‌ی شهرزاد ماکویی و مینو حسینی، نشر آگه.

می‌کردند - یا «مفقود» می‌شد. طبق برآورد انجام شده از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۳، حدود ۳۰۰۰۰ نفر به این ترتیب مفقود شده‌اند که اکثریت آن‌ها را جوانان و یک سوم را زنان تشکیل می‌دهند.

در اکتبر سال ۱۹۷۷، انجمنی متشکل از چهارده زن، به نام مادران میدان ماه مه، که به تدریج زنان دیگری به جمع آن‌ها پیوستند، تشکیل شد.

این مادران برای این که در زیارتگاه‌ها و کلیساها به خوبی شناخته شوند - جایی که مادران آرژانتینی مرتباً رفت و آمد می‌کردند - تصمیم می‌گیرند به جای روسری، با کهنه سفید بچه که نام فرزندان گم شده‌شان روی آن‌ها گلدوزی شده است، سرشان را بپوشانند. در همان سال دوازده مادر که دختران یا عروسانشان هنگام ربوده شدن حامله بودند به امید نجات جان نوزادان، انجمن مادران میدان ماه مه را تشکیل دادند. اما در این مورد نیز ارتش به همان روشی که قبلاً عمل می‌کرد، عکس‌العمل نشان داد. بسیاری از مادران و خانواده‌هایشان ناپدید شدند. در ماه دسامبر افسری که خود را برادر یک مفقود جازده بود و از این طریق اعتماد زنان را کسب کرده بود، ۱۱ تن از آنان را لو داد. بنیانگذار آروسنا ویلا فلورس و دو تن از مذهبیان فرانسوی در بین این گروه قرار داشتند که از کلیسا ربوده شدند و به قتل رسیدند.

اما مادران تسلیم نمی‌شوند: اتحادشان با یکدیگر اراده مادران را در یافتن پسران و دخترانشان مستحکم‌تر می‌کند و به آن‌ها برای مواجهه با هر خطری شهادت می‌بخشد. به این ترتیب، این مادران هر پنج شنبه از ساعت ۱۵/۳۰ تا ۱۶/۳۰ در میدان ماه مه تجمع می‌کنند و گاه در سکوت و گاهی با فریادهای حاکی از درد و رنج با روسری‌های سفید رفت و آمد می‌کنند. وقتی پلیس از آن‌ها مدرک شناسایی می‌خواهد، همه با هم برای ارائه مدرک شناسایی هجوم می‌برند. وقتی به سوی آن‌ها تظاهر به شلیک می‌کند، همه زنان با هم فریاد می‌زنند: «آتش!»، آنگاه اسلحه‌ها پایین می‌آید. امروز مردم بوئنس آیرس واقعیت مفقود شدگان را نمی‌تواند نادیده بگیرد.

در سال ۱۹۷۸، برخی روزنامه نگاران خارجی که برای جام جهانی فوتبال به آرژانتین آمده بودند، نبرد مادران آرژانتین را که پلیس آنان را «دیوانه» خطاب می‌کرد پوشش خبری دادند و از آن به بعد مادران این صفت را با غرور با خود یدک می‌کشند. آن‌ها را به خارج از کشور دعوت کردند، تا آنجا که یکی از دوستان و مدافعان آن‌ها به نام آدلفو پِرز اسکیول جایزه صلح نوبل ۱۹۸۰ را به خود اختصاص داد. در مقابل، ارتش نیز دست از ظلم و دشمنی برنمی‌داشت. جنگ جنون‌آور جزایر مالویناس و پس از گذشت دو ماه، شکست مفتضحانه‌ی ارتش پرافتخار آرژانتین در برابر بریتانیای کبیر باعث شد تا ویدلای دیکتاتور قدرت را به غیرنظامیان بازپس دهد و به این ترتیب سیاست «ناپدید شدن‌های اجباری» به پایان رسید. امروز پس از گذشت بیش از ۲۵ سال از این دوران دردآور و قهرمانانه مادران با چهره‌هایی شکسته‌تر و پیرتر همچنان قاطع و دیوانه‌وار هر پنج شنبه بعد از نهار به مدت یک ساعت، و اول ماه دسامبر به مدت بیست و چهار

ساعت به دور میدان ماه مه دست به راهپیمایی مقاومت می‌زنند و همچنان در صحنه حضور دارند. آوازه‌ی نام آن‌ها سراسر جهان را در بر گرفته است. این زنان ضعیف که اغلب از طبقه خرده بورژوا هستند، و هرگز سیاسی نبوده‌اند موفق شدند رابطه مادر بودن را که در مفهوم سنتی آن جریانی خصوصی است و صرفاً در حیطه‌ی روابط مادر و فرزند است، در حیطه‌ی عمومی و حتی سیاست وارد کنند. و این تجربه چه در اسپانیا تحت عنوان انجمن «مادران مخالف مواد مخدر»، و چه در ایتالیا به نام انجمن «مادران مخالف مافیا» به خوبی عمل کرده است و بسیاری از سیاستمداران را مجبور به سازش با آن‌ها کرده است.

مع ذلک، تضادی عجیب وجود دارد. اِبِه بونافینی نماینده‌ی اهل جلدِ مادران ماه مه، با سابقه‌ای بیش از ۲۰ سال، موضع خود را نه در مقام فمینیست و نه صلح طلب اعلام نکرده است و با این حال به عنوان مرجع ممتاز زنان توانمند شناخته شده و ده‌ها جایزه صلح و حقوق بشر را دریافت کرده است.

هنگامی که در آرژانتین بودم این سؤال ذهن مرا به خود مشغول کرده بود: چرا مادران آرژانتینی دفاع از مفقودان را به عهده گرفتند، چرا پدران نه. من این سؤال را از اِبِه بونافینی پرسیدم. او در جواب به من گفت: «آن‌ها به دنبال ما می‌آمدند، اما بنا به درخواست ما همراه ما راه نمی‌رفتند. شوهران ما اغلب وابسته به احزاب سیاسی هستند و ارتش بر آن‌ها نفوذ دارد و دیگر این‌که کمتر از ما وقت آزاد دارند.» اکثریت مردان مفقود شدن فرزندان را طاقت نیاوردند. بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ سرطان و سکت قلبی تعداد زیادی از مردان را از پای درآورد. از ۲۵ مادر فعال در بوئنس آیرس ۲۲ نفر بیه‌اند.

اِبِه با واژگان روزمره همان چیزی را می‌گوید که آلفردو مارتین از لحاظ جامعه‌شناسی بیان می‌کند، مارتین اصلیتش آرژانتینی است اما در تولوز کار می‌کند. وی در کتابش تحت عنوان مادران «دیوانه‌ی» میدان ماه مه (برنده جایزه رونودو، سال ۱۹۸۹) می‌نویسد، تنها قدرتی که می‌توانست در مقابل «ماشین مرگی» که ارتش آرژانتین ساخته بود قد علم کند «قدرتی بود چنان زنده و پویا که در خود شجاعت لازم را بیابد تا خود را با مرگی که قاعده شده بود قیاس کند، قدرتی که در پی امتیازات اقتصادی، سودجویی‌های سیاسی، اعتبار اجتماعی و یا افزایش قدرت نباشد، قدرتی که بتواند منطقی دیگر را اشاعه دهد که به طور ریشه‌ای با منطقی که «مصلحت دولتی» پایه‌ریزی کرده و جز ترویج رعب و وحشت و مفقود شدن‌های گروهی چیز دیگری نداشت، کاملاً در مغایرت باشد. [...] و این نیرو همانا نیروی زنان و مادران است.» مادران میدان ماه مه با یأس و امید و از سوی دیگر با سماجت به زنانی جان بخشیدند که رمان‌نویس بزرگ بریتانیایی ویرجینیا وولف آرزوی پروراندن آن را در رمان‌هایش داشت و سرانجام در مقاله زیبایش به نام سه گینه

که لحنی پیشگویانه داشت به آن پرداخت. وی به این نتیجه رسیده بود که برای اجتناب از جنگ و نزاع، زنان با طرد منطقی مردان اجتماعی بیگانه از گروه حاشیه‌نشین‌ها ترتیب دهند، زنانی که بی‌طرف‌اند.

در واقع، مادران میدان ماه مه حاضر نیستند به بازی گرفته شوند. ایه با علاقه و به تکرار می‌گوید: «می‌خواستند اشکمان را در بیاورند، اما فریادمان را در آوردند.» آنان دو دستورالعمل را اساس مبارزه خود قرار داده‌اند: حضور در زندگی آنچه امروز روشن کردن دلیل مرگ مفقودان را معنا می‌بخشد و مجازات گناهکاران. ایه و اکثر مادران دیگر با نبش قبر و برافراشتن بنای یادبود برای مردگان مخالف‌اند، و پذیرفتن آنچه را دولت به عنوان جبران خسارت به خانواده‌های مفقودان پیشنهاد می‌کند («خودفروشی») می‌دانند. امروزه مادران از ملاقات با نمایندگان سیاسی امتناع می‌کنند و به تازگی راه تحریم انتخابات را در پیش گرفته‌اند.

داستان طولانی و رقت‌بار تعهدات عمل نشده و ادامه سرکوبی‌ها - مانند بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، سرکوب اقتصادی جایگزین سرکوب سیاسی شده است - دلیل این رفتار را توضیح می‌دهد. هم چنین توجیه‌گر این واقعیت است که برخلاف تمام پیش‌بینی‌های «عقلانی» مادران جزئی از فضای سیاسی به شمار می‌روند. در سال ۱۹۸۲، مادران و انجمن‌های حقوق بشر توقع داشتند که دولت قانونی عدالت را در مورد عاملان قتل فرزندانشان اجرا کند. اما آدلفو پرز اسکویول گفت: «دموکراسی را نمی‌توان به مصلحت ۳۰۰۰۰ مفقود بنا کرد.» و این به معنای تأکید حضور خوفناک ارتش بود که البته از بین بردن سریع فهرست مفقودان از پیامدهای آن بود. راثول آلفونسین، نخست‌وزیر رادیکال، مرتباً از ضرورت مسالمت ارتش و ملت سخن به میان می‌آورد و دو بار عفو عمومی را به رأی گذاشت. مخصوصاً عاملان اصلی جنایات و رده‌های زیر دست را هدف قرار داد. جانشین وی کارلوس مینم تا آنجا پیش رفت که چند تن از مسئولان رده بالا از جمله ویدلا را مورد عفو قرار داد. امروز تعداد قابل توجهی از جلاخان رده بالا - آن‌هایی که نتوانستند پناهندگی کشورهای خارجی را بگیرند - با آرامش خاطر در محله‌های لوکس بوئنس آیرس در کمال آرامش زندگی می‌کنند و تنها اس‌کراش‌ها هستند که گاهی برای آن‌ها اندک مزاحمتی ایجاد می‌کنند. یعنی افشاگری‌هایی که HIJOS و انجمن‌های کودکان مفقود شده، زمانی در مقابل منزلشان ترتیب می‌دادند اسباب زحمت آن‌ها بود. عدم مجازات که تقریباً به افراط رسیده موجبات خشم، فعالیت و نطق ایه بونافینی و مادران پیرو او را فراهم کرده است.

البته همه از بونافینی پیروی نمی‌کنند. ماریا آدلا آنتوکوتز همراه چند تن از مادران و آزوسنا ویلافلورس یکی از بنیانگذاران جنبش، انشعاب دیگری از انجمن مادران میدان مه، را به نام جبهه‌ی بنیانگذار به وجود آوردند که طبق گفته نورا کورتینا: «اهدافمان یکی است، حضور در صحنه‌ی زندگی و مجازات گناهکاران، اما روش‌هایمان فرق دارد. به

نظر ما نبش قبر و برپا داشتن مراسم یادبود برای شفاف کردن حقیقت و فراموش نکردن ماجرا ضرورت دارد. اما این که آیا از دولت تاوان را بپذیریم یا نه تصمیم را به عهده خود مادران می‌گذاریم. به هر حال ما هر نوع خشونت را طرد می‌کنیم اما نسبت به اِبه بسیار بازتر عمل می‌کنیم.» هر کس واژه‌ی مادر را به نوعی تجزیه تحلیل می‌کند. لورا بوناپارت روانکاو و از اعضای انجمن جبهه بنیانگذار که دو پسر و شوهرش را در دوران خفقان دیکتاتوری از دست داده، پس از تأکید بر این نکته که همه‌ی مادران به خصوص مادران انجمن ماه مه بالاخره باید بپذیرند که روزی از فرزندانشان جدا می‌شوند، می‌نویسد: «ارجحیت دادن به دنیای خانواده یا اجتماع هنگامی که با مرگ پسر یا دختر عجین می‌شود، عواقب ناگواری را برای زنان فراهم می‌کند که پس از آن منجر به «مفقود شدن مادر» می‌شود. «مفقود»، «مادران مفقود شده»، همه واژگان مبهمی هستند که مجرمان ظالم به وجود آورده‌اند... مادری که فرزندانش را از دست داده «حضور و مفهوش» را از دست می‌دهد.» اما در ادامه می‌گوید این مسأله هرگز مانع او نخواهد شد و تا واپسین لحظه زندگی‌اش برای اطلاع از سرنوشت فرزندان و ۳۰۰۰۰ مفقود دیگر مبارزه خواهد کرد.

مادران جبهه‌ی اکثریت با حضور در صحنه اجتماعی و وظیفه شخصی مادری‌شان را والاتر کرده‌اند.